



مفهوم «طبیعت» از نظر فلاسفه‌ی شرق و غرب

(۲)

پیدایی پدیده‌ها و بروز حوادث از نظر ناسوت‌گرایی

از مجموع اصول مکتب ناسوت‌گرایی چنین استنباط می‌شود که، طبیعت و ناسوت بدان مفهوم که در بالا مورد اشارت قرار گرفت، در مقام تجزیه، در حقیقت به اجزاء ریز و درشت جاندار و بیجان، مادی و معنوی (نیروها) و جز اینها تقسیم می‌شود؛ و این اجزاء طبیعت بنام «پدیده‌های طبیعی» خوانده می‌شود. اگرچه اجزاء طبیعت یا «پدیده‌های طبیعی» در ظاهر باهم متفاوتند و بصورت‌های گوناگون ظاهر و پیدای می‌شوند، ولی ماده‌ی تشکیل دهنده‌ی آنها یک چیز، یعنی همان «ماده‌المواد» (اتمها) است. ناسوت‌گرایان معتقدند که این اتمهای بی‌شکل در طبیعت بوسیله‌ی قوانین فیزیکی و شیمیائی به حالات و صورت‌های گوناگون موجودات مختلف پدیدار می‌شوند، که هر کدام صفات و خواص مخصوصی دارد. در نظر طبیعیون هر یک از این موجودات ناسوتی بنام «پدیده‌ی طبیعی» خوانده می‌شود.

ناسوت‌گرایان عقیده دارند که علاوه بر پدیده‌های طبیعی (فنونها) یک سلسله رویدادها و حوادث در طبیعت ظاهر می‌شوند و رخ می‌نمایند که آنها را بنام «حوادث طبیعی» خوانده‌اند، مانند بروز سرما و گرما و پیدایش طوفانها که معلول تندی و کندی حرکت ماده هستند. مطابق عقیده‌ی آنها، این رویدادهای طبیعی نتیجه و معلول مناسبات فعل و انفعالات

فیزیکی و شیمیائی و خواص پدیده‌های طبیعی است که به مقتضای علل و عوامل طبیعی بر وزمی کنند .

قوانین طبیعی

بنابراین در نظر پیروان ناسوت گرائی ، پیدائسی پدیده‌ها و رخ نمودن رویدادها معلول نوامیسی هستند که آنها را بنام قوانین فیزیکی و شیمیائی خوانده‌اند . اگر این قوانین طبیعی از طبیعت حذف شوند يك ناهنجاری و بی نظمی در طبیعت بوجود می‌آید که قابل توصیف نخواهد بود . مثلاً اگر قانون جاذبه از منظومه‌ی شمسی حذف شود ، قیامت بر پا خواهد شد .

نظریه طبیعیون را در توجیه چگونگی پیدائی پدیده‌ها و رویدادهای طبیعی می‌توان چنین ترسیم کرد و نمودار ساخت :

طبیعت + قوانین طبیعی = پیدائی پدیده‌ها و رخ نمودن حوادث طبیعی .
ناسوت گرایان پدید آمدن جهان هستی را مطابق فرمول فوق و نظام جهان را بر چنین طرحی توجیه می‌نمایند ، و چنانکه گذشت ، طبیعت را مجموعه‌ای از موجودات ، پدیده‌ها و رویدادها و مستقل از ماوراء طبیعت می‌شمارند ^۱ .

توجیه طبیعت و پدیده‌های طبیعی از نظر مکتب لاهوت گرائی

در برابر جهان بینی «مکتب ناتورالیسم» و ناسوت گرائی ، جهان بینی مکتب «سوپر ناتورالیسم» یا لاهوت گرائی قرار دارد ، که در زبان فارسی و عربی آن گونه جهان بینی را بعنوانهای «مکتب ماوراء طبیعی» یا «متافیزیک» خوانده‌اند .

مطابق دکترین و اصول عقاید مکتب لاهوت گرائی ، جهان مادی ، یعنی طبیعت مستقل و بی نیاز نیست ، بلکه قواویا نیروی غیر مادی که جنبه‌ی لاهوتی و ماوراء طبیعی دارد آن را اداره می‌کند و نظم می‌دهد ، در حقیقت ، از نظر مکتب لاهوت گرائی ، موجودات مادی جهان و پدیده‌های طبیعی یا مخلوقات همه معلولهای علت اصلی و مبداء نخستین ، که همان خداوند و خارج از حیطه‌ی طبیعت است ، می‌باشند ؛ همه‌ی موجودات جهان یا پدیده‌های طبیعی حادث و متغیر و محتاج به غیر و علت نخستین و مبداء ماوراء طبیعی هستند . این مبداء مستقل نخستین ، که جنبه‌ی ماوراء طبیعی و لاهوتی دارد (خداوند) ، همیشه ثابت ، ازلی ، غنی و مستقل از طبیعت است ؛ برخلاف «طبیعت» که فاقد اراده و شعور است ، مبداء لاهوتی دارای شعور و قصد و اراده است و همه‌ی موجودات و مخلوقات را مطابق تقدیر ، یعنی نقشه‌ی آفرینش و قصد و اراده پدید می‌آورد .^۲

بطور کلی پیروان مکتب لاهوت گرائی جهان هستی را به دو قسمت : طبیعت و ماوراء طبیعت ، یعنی عالم لاهوت و عالم ناسوت تقسیم می‌کنند ، عالم لاهوت را علت پدید

آمدن جهان طبیعت و ثابت، واجب الوجود و بی‌آغاز و بی‌انجام می‌دانند، ولی عالم ناسوت را متغیر، حادث و محتاج به علت می‌شمارند. و به عبارت کوتاه‌تر عالم لاهوت را مستقل و غیر وابسته، ولی عالم ناسوت را وابسته و غیر مستقل می‌دانند.

فلاسفه‌ی قرون وسطی در اروپا و حکمای اسلامی عموماً فلسفه‌ی خود را بر اصول عقاید مکتب لاهوت‌گرائی نهاده‌اند، مسائل مربوط به عالم لاهوت و ماوراء طبیعت را بنام «فلسفه‌ی اولی» خوانده و مسائل عالم ناسوت را بعنوان «فلسفه‌ی طبیعی» یا «طبیعیات» نامیده‌اند.

در مکتب لاهوت‌گرائی، مبدأ نخستین و علت اصلی کائنات را گاهی «وجود مطلق»، گاهی «نور»، گاهی ارواح و خدایان و در مکاتب فلسفی اسلامی «خدای یگانه» دانسته‌اند. در مکتب لاهوت‌گرائی می‌توان فرمول جهان‌بینی و پیدائنی پدیده‌ها و مخلوقات را چنین مطرح نمود:

نیروه‌های لاهوتی (خدا) + شعور و اراده = آفرینش موجودات و پدیده‌ها.

در مکتب ناسوت‌گرائی، انسان در رفتار و کردارش بی‌مسئولیت است و اعمال خوب و بدی که از او سر می‌زند حاصل از مقتضیات طبیعی او شمرده می‌شود، و علت آنها در انسان، خواست‌ها و تمایلات اوست که از سرشت طبیعی او سرچشمه می‌گیرد. ولی مطابق جهان‌بینی مکتب لاهوت‌گرائی، انسان مسئول رفتار و کردار خود می‌باشد، چون کسی او را مجبور به انجام آن کارها نمی‌کند، در نتیجه انسان به کیفر و پاداش کردار خود می‌رسد، ولی در مکتب ناسوت‌گرائی جهان و پدیده‌ها و رویدادهای آن مطابق نقشه و برنامه‌ای که بوسیله‌ای اراده‌ی عالم لاهوت و خارج از طبیعت باشد، اداره نمی‌شود، بلکه قوانین طبیعی، بدون اراده و شعور، موجودات را پدید می‌آورد.

انتقاد لاهوت‌گرایان از عقاید ناسوت‌گرایان

همچنانکه پیروان ناسوت‌گرائی، چنانکه گذشت، منکر اصول عقاید لاهوت‌گرائی هستند، لاهوت‌گرایان نیز انتقادات زیادی از عقاید ناسوت‌گرایان کرده‌اند، و گفته‌اند: طبیعت بی‌اراده و فاقد شعور قادر بر ایجاد نظم در طبیعت نیست، و نمی‌تواند مطابق نقشه‌ی منظم و عاقلانه موجودات جهان را پدید آورد، و در میان آنها نظم ایجاد کند. و نیز گفته‌اند: طبیعت و پدیده‌های طبیعی نمی‌توانند خود را از نیستی به هستی آورند، بلکه محتاج به علل غیر طبیعی و عالم لاهوت‌اند، که آنها را ایجاد کند.

در مقابل این انتقادات، ناسوت‌گرایان نیز گفته‌اند: طبیعت و اجزاء آن قدیم هستند و احتیاجی ندارند که چیز دیگری آنها را از نیستی به هستی آورد، همه‌ی پدیده‌ها و حوادث مطابق قوانین طبیعی پدید می‌آیند.

این مقایسه‌ی کوتاهی بود میان اصول عقاید دو مکتب ناسوت گرایی و لاهوت گرایی، ولی چگونگی تفاوت کلی آن دو مکتب را می‌توان در نمودار زیر با عمق مقایسه نمود و ملاحظه کرد :

استقلال طبیعت و عدم وابستگی آن به علل غیر طبیعی و عالم لاهوت مسئول نبودن انسان در برابر رفتار و کردار نیک و بد خود ، وبدون غایت و هدف بودن جهان هستی .	۱. طبیعت + ۲. قوانین طبیعی = ۳. پدیده‌های طبیعی و ۴. رویدادهای طبیعی .	• جهان بینی مکتب ناسوت گرایی
---	---	------------------------------

وابسته بودن موجودات به نیروی لاهوتی، دارای مبداء غیر طبیعی و غایت بودن جهان ، ومسئول بودن انسان در برابر رفتار و کردار نیک و بد جور .	۱. نیروی لاهوتی + ۲. شعور و مشیت و اراده = ۳. مخلوقات و پدیده‌ها ۴. و افعال خدا و مخلوقات	• جهان بینی مکتب لاهوت گرایی
---	--	------------------------------

مناسبات و رابطه‌ی انسان با طبیعت از آغاز تا کنون

از میان همه‌ی حیوانات ، تنها انسان است که بر ضد طبیعت قیام کرده و می‌خواهد آن را اول بشناسد و بعد بر آن مسلط شود ، و خود را از اسارت و قهر طبیعت خلاص کند ؛ در صورتی که زاده‌ی طبیعت و یکی از پدیده‌های طبیعی است . زیرا انسان مانند همه‌ی پدیده‌های طبیعی و حیوانات ، با طبیعت پیوند ناگسستنی دارد ، وبدون آن قادر بر ادامه‌ی حیات خود نیست . زیرا ، در طبیعت پدید آمده و در دامن آن پرورش یافته و ما یحتاج طبیعی و مصنوعی خود را ، از هر لحاظ ، از طبیعت بدست می‌آورد ، بنابراین ، انسان از آغاز پیدایی خود تا کنون ، مناسبات و رابطه‌ی بسیار نزدیکی با طبیعت دارد .

چون انسان همیشه در حال رشد تکامل و نشو و ارتقاء است ، جهان بینی و رابطه‌ی او با طبیعت نیز در حال تحول و تکامل بوده است . بدین جهت مناسبات و روابط او را با طبیعت از آغاز تا کنون ، می‌توان سه گونه بیان کرد ، بعبارت دیگر ، رابطه‌ی انسان را

در راه تسلط بر طبیعت ، از نظر کیفیت ، در سه مرحله باید تقسیم کرد :

رابطه‌ی انسان با طبیعت در مرحله‌ی اول

انسان وقتی از عالم حیوانات دور شد و به عالم انسانیت یعنی به مرحله‌ی تفکر شعور و چاره‌اندیشی پانهاد ، متوجه شد که در برابر خطرات و حوادث طبیعی بسیاری ناتوان و زبون است ؛ و به این موضوع آگاه شد که باید در میدان منازعه‌ی بقاء بکوشد تا بر طبیعت و خطرات بی‌امان آن فائق آید ، تا در مقابل خطرات آن خود را حفظ کند . این کوشش انسان در مراحل مختلف دوران زندگی نوعی اویکسان نبوده است ، بلکه در مراحل چندی صورت گرفته است .

رابطه‌ی انسان با طبیعت در راه تسلط بر خطرات آن در مرحله‌ی اول ، یعنی در عصری که اودر حواشی جنگلها و غارها بسر می‌برده ، یا بعبارت دیگر ، در «دوران گردآوری خوراک» بدون سلاح علمی و چراغ دانش بوده است . بدین معنا که او در آن مرحله نمی‌دانست از چه راهی و به چه وسیله‌ای باید بر طبیعت مسلط شود و خطرات آن را دفع نماید ، ولی ناچار بود که بر آن مسلط شود ، از این رو چون چراغ علم در دست نداشت به خطا می‌رفت ، یعنی از راه خیالبافی می‌خواست بوسیله‌ی سحر و جادو و تقال و تشام چاره جوئی نماید ، و بدان وسیله هم خطرات طبیعی را دفع کند و هم بر آن مسلط شود . روی این اصل ، نخستین گونه‌ی فعالیت ذهنی انسان اولیه ، در رابطه‌ی خود با طبیعت ، اعمال سحر و جادوگری ابتدائی آمیخته به تقال و تشام بوده است .

از خصوصیات دیگر مناسبات انسان با طبیعت در این مرحله آن بوده است که ، انسان ابتدائی و بشر نخستین علل پیدائی حوادث و ظهور پدیده‌های طبیعی را در خود طبیعت می‌شناخت ، یعنی به ماوراء طبیعت توجه نداشت و عالم لاهوت را نمی‌شناخت ، زیرا هنوز رشد ذهنی او بدان درجه نرسیده بود و میان طبیعت و ماوراء طبیعت فرق نمی‌گذاشت . او هنوز اعتقاد به امور روحانی و لاهوتی پیدانکرده بود ، بلکه همه چیز در نظر او ، در طبیعت خلاصه می‌شده است ، یعنی امور فوق طبیعی و خدایان و ارواح مجرد را ، که جدا از طبیعت و غیر جسمانی باشند ، نمی‌شناخت .^۲

رابطه‌ی انسان با طبیعت در مرحله‌ی دوم

رابطه‌ی انسان با طبیعت در مرحله‌ی دوم ، که از مرحله‌ی چادرنشینی و دوره‌ی «تولید دستی خوراک» شروع می‌شود ، بوسیله‌ی تحول و رشدی که در ذهن و فکر انسان پدید آمد ، تغییر گونه داد :

اولاً - رویدادهای طبیعی را به ماوراء طبیعت نسبت داد و در جهان بینی او

دوگانگی وثنویت پیدا شد و در نتیجه ، جهان را به دو قسمت متضاد : طبیعت مادی و ماوراء طبیعت غیرمادی تقسیم نموده ، و علل رویدادها را به ماوراء طبیعت منسوب دانست ، و در میان طبیعت و ماوراء طبیعت فاصله‌ی عمیقی قائل شد .

ثانیاً - پدیده های طبیعی یا جهان ناسوتی را معلول و مطیع جهان لاهوتی شمرد ، و ماوراء طبیعت را تعیین کننده سرنوشت خود دانست . به مناسبت این گونه جهان بینی ، کیفیت رابطه‌ی انسان با طبیعت نیز تغییر گونه داد ، یعنی برای دفع خطرات طبیعی و کسب سعادت خود ، از مبارزه‌ی مستقیم با طبیعت ، که قبل از آن از راه سحر و جادوگری صورت می گرفت ، دست کشید و شروع کرد به نیایش و پرستش موجودات لاهوتی و روحانی در قلمرو ماوراء طبیعت . او می خواست با نیایش و تقدیم قربانی جهت موجودات لاهوتی (ارواح و خدایان) ، امور و عوامل لاهوتی را وادار کند که طبیعت را برای او مطیع و مساعد گرداند ، تا او بتواند بر آن مسلط شود و از آن بهره گیرد . نتیجه‌ی چنین بینشی این شد که انسان مناسبات و رابطه‌ی خود را بطور مستقیم از طبیعت قطع کند ، یعنی بجای اینکه خود ، با سلاح علم ، طبیعت را بشناسد و آن را مطیع خود سازد ، علاج دردها و دفع رنجها و جلب سعادت را از عالم لاهوت و ارواح و خدایان طلب کرد . بدین ترتیب ذهن و فکر انسان از راه درستش منحرف شد ، و بطرف تخیل و اسطوره گرایی سوق داده شد .

رابطه‌ی انسان با طبیعت در مرحله‌ی سوم

انسان متمدن عصر رنسانس ، که از نظر زمانی مدت زیادی از آن نمی گذرد ، و دوباره به طبیعت بازگشت و مانند انسان نخستین همه چیز را در طبیعت و علل امور را طبیعی دانست ، و نظر خود را درباره‌ی علیت عوامل لاهوتی تغییر داد . تفاوت میان انسان ابتدائی و انسان دوره‌ی رنسانس و عصر علمی ، درباره‌ی توجیه طبیعت و علل رویدادها ، این است که انسان ابتدائی به جهت نادانی و جهالت ، راه شناخت طبیعت و طریقه‌ی تسلط بر آن را نمی شناخت و از راه خطا ، وسیله‌ی تسلط بر آن را سحر و جادوگری می پنداشت . او بجای علم و شناخت درست ، از سحر و جادوی نخستین پیروی می کرد و کمک می گرفت . ولی انسان کنونی از خطای انسان ابتدائی و عصر جهالت ، درباره‌ی طبیعت ، بوسیله‌ی دارا بودن چراغ علم و سلاح دانش ، مبتنی بر تجربه و آزمایش دور شد و چنانکه می بینیم در این راه روز به روز بوسیله‌ی دانش درست ، قدرتش برای شناخت طبیعت و توانین طبیعی ، در تسلط بر آن و بهره برداری از آن بیشتر و روز افزون می شود .

1. Encyclopediā of Britannica, V. 16, P. 119.

۲ - ابونصر فارابی ، آراء اهل المدینة الفاضله ، بیروت ۱۹۵۵ م ، ص ۲۱-۳ .

۳ - بارنز و بکر ، تاریخ اندیشه‌ی اجتماعی ، تهران ۱۳۵۴ ، ص ۵۴ .